

پیش‌خبران

کارنامه آیت‌الله سیدمحمود طالقانی در روزهای اوج‌گیری انقلاب اسلامی

او که کوله‌بار ۴ دهه مبارزه را بر دوش داشت!

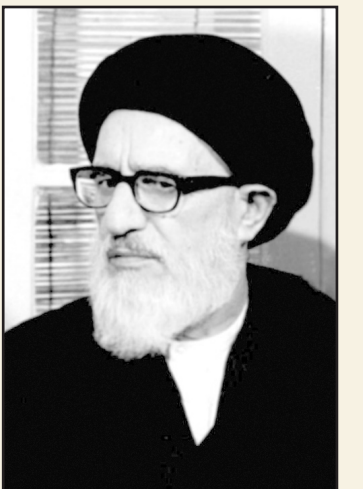
■ محمدرضا کاتینی



در روزهای فرخنده دهه فجر انقلاب اسلامی، معرفی اثری در باب مواضع زنده‌یاد آیت‌الله سیدمحمود طالقانی، در دوران اوج‌گیری خیزش ملت ایران، بهنگام می‌نماید. «از آزادی

تا پیروزی»، عنوان کتابی است که سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و اعلامیه‌های آن مجاهد پسر آوازه را از ۸ آبان ۱۳۵۸ تا ۲۲ بهمن همان سال، در خود دارد. این مجموعه به کوشش میرزا قارعلیان نژاد تدوین یافته و انتشارات سورمه‌رآن را منتشر کرده است. گردآورنده در دیباچه خویش بر این دفتر، در باب مختصات آن، چنین آورده است:

«مرد شماره ۲ انقلاب اسلامی. این تعبیر را رسانه‌ها و گروه‌های مبارزه به آیت‌الله سیدمحمود طالقانی اختصاص داده بودند. او از نامدارترین مبارزان دوران پهلوی به شمار می‌رفت. مبارزاتش را از دوران رضاشاه آغاز کرده بود و در کوران رقابت‌های احزاب و گروه‌های متعدد و مختلفی که با ایده‌ها و مرام‌های چپی و راستی در شهرها جولان می‌دادند، به همراه اندک دلسوزان روحانی و مذهبی، بار تبلیغ دین را در میان جوانان بر دوش می‌کشید. او در دوره پس از سقوط رضاشاه و درحالی‌که تبلیغ دین را در میان جوانان بر دوش می‌کشید، در دوره پس از سقوط رضاشاه و خروجش از کشور، فضا را بیش از گذشته برای تبلیغ دین و ایین مناسب دانست و با تشکیل کانون اسلام در تهران، دانشگاهیان را به سمت خود کشاند. آیت‌الله طالقانی همیای تحولات سیاسی-اجتماعی و فرهنگی جامعه پیش می‌رفت و متناسب با جریانات وقایع روز، واکنش‌های لازم را از خود بروز می‌داد. چه در دوره ملی شدن صنعت نفت و چه در دوره کودتای امریکایی-انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و چه در ماجرای فراندوم انقلاب سفید. او در دوره آغاز نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی، از خود توانمندی‌هایی نشان داد که در



✔ زنده‌یاد آیت‌الله سیدمحمود طالقانی

نهایت منجر به دستگیری و محکومیت دمساله‌اش شد. آیت‌الله طالقانی بارها در دوران رژیم پهلوی، به زندان افتاد ولی همواره نگامش را از هدفی که در برابر داشت، برنگرفت و استوار ماند. نقش آیت‌الله طالقانی در انقلاب اسلامی، پس از آزادی‌اش از زندان در هشتم آبان ۱۳۵۷، نمایان‌تر می‌شود. او رهبری انقلابیون و انقلاب را در داخل کشور برعهده می‌گیرد و با اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های خود، به یازتاب دیدگاه‌های امام خمینی رهبری انقلاب اسلامی می‌پردازد که در آن مقطع در نوفل‌لوشاتو به سر می‌برد. این رفتار آیت‌الله طالقانی، وحدت‌نظر در میان رهبران نهضت را نشان می‌داد و پس از بازگشت امام خمینی به ایران نیز، همین روند را ادامه داد. او با حکم امام خمینی به عضویت شورای انقلاب اسلامی در آمد و پس از پیروزی انقلاب نیز ابتدا به نمایندگی از سوی مردم تهران در مجلس بررسی نهایی قانون اساسی انتخاب شد. سپس از جانب امام خمینی، امامت جمعه پایتخت را برعهده گرفت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی که در این کتاب بدان توجه شده است، بیانگر دوراندیشی و ذکاوت آن چیرمرد ساخورد‌ده‌ای است که در کوران مبارزات، جان و روح خود را صیقل داده بود تا در بزنگاه‌های تاریخی ایران، نقشی اثرگذار را ایفا کند. با نگاهی گذر به سیر مبارزات آیت‌الله طالقانی در می‌بایم که دوره اوج این مبارزات، از ۸ آبان تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ است. در این دوره زمانی کوتاه، آیت‌الله طالقانی با بیش از ۶۰ اعلامیه، پیام، سخنرانی، مصاحبه و… در پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی نقش مؤثری ایفا کرد. از نکات قابل توجه اینکه، با توجه با لغو سانسور در نشریات ایران، اکثر این اقدامات آیت‌الله طالقانی در نشریات انعکاس فراوان یافت و مردم انقلابی در سراسر کشور را هدایت کرد. با توجه به اهمیت اقدامات آیت‌الله طالقانی، در ۸ بهمن رسیدن انقلاب اسلامی، بر آن شدید تا ضمن جمع‌آوری این مطالب، آنها را به همراه روزشماری تفصیلی از زندگانی ایشان، منتشر کنیم…».

■ **احمدرضاصدوری**

زود و ژنرال رابرت هایزر به ایران و بررسی امکان وقوع کودتا، شاهدهی است بر اینکه دولت جیمی کارتر، همچنان حمایت از پهلوی دوم را در دستور کار خویش داشت. با این همه و به دلایلی چند، طرح‌ها یا رویاهای دولت امریکا برای بازگرداندن شاه، به شکست انجامید.ا برخی از دستترهای شکست عملیات نجات، در خاطرات زنده‌یاد دکتر سیدصادق طباطبایی، مورد اشاره قرار گرفته و در این مقال، بازخوانی تحلیلی شده است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان انقلاب اسلامی و عموم علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید.

■ **شگفتی هایزر از بیعت پرسنل نیروی هوایی با امام خمینی**

بیعت افسران و درجه‌داران نیروی هوایی ا ارتش با امام خمینی از مهم‌ترین اعلام-زوال رژیم پهلوی به شمار می‌رفت. دکتر سیدصادق طباطبایی درباره این رویداد تاریخی، در خاطرات خویش چنین آورده است: «از مهم‌ترین رویدادهایی که رخنه عمیق در صفوف نظامیان و تردید در سران ارتش پیدا آورد، دیدار همافران در روز ۱۹ بهمن با امام خمینی بود. روزنامه‌های ۲۰ بهمن که تصاویر این دیدار را در صفحات اول خود چاپ کرده و همافران نیروی هوایی را در حال سلام‌نظمی به امام نشان می‌دادند، ژنرال هایزر را نیز نگران کرده بود. او صریحاً می‌نویسد: پیوستن افراد نیروی زمینی ارتش به امام، جای شگفتی نداشت زیرا با هدیه گل و اظهار مهر نسبت به آنان همخوانی داشت ولی افراد نیروی هوایی که هم از تباطلی با عامه مردم نداشتند و به ویژه همگی تحصیلکردگان در امریکا بوده و حتی غالباً در پادگان‌های خود به زبان انگلیسی صحبت می کردند، نشان از فتح و پیروزی انقلابیون

دکتر سیدصادق طباطبایی: «در آشفته‌بازار بحران انقلاب، تیم‌هایی از حزب توده و مجاهدین خلق، به ستادهای ساواک و شهرپایانی حمله برده و اسناد و مدارک فراوانی را با کامیون‌های متعدد، به نقاط نامعلومی حمل کردند؛ کاملاً نشان می‌داد که این حرکت سازمان یافته، چه بسا از طرف کا.گ.ب و دیگر عوامل اطلاعاتی طراحی و اجرا می‌شدا…»



بهمن ۱۳۵۷-خیابان ایران در همی کما از طریق تلویزیون مدار بسته.

د

دکتر سیدصادق طباطبایی: «زندیک غروب روز ۲۲ بهمن، به اتفاق دکتر محمود بروجردی، نزد امام رفتیم. مثل همیشه، خیلی آرام و خونسرد نشسته بودند؛ با خنده گفتیم آقا حالا دیگر نوبت کیست که باید بروی؟! لیخندی زدند و روی موج FM پخش می شد و هم دهان به دهان می‌گشت و جمعیتی که در سرتاسر شهر حضور داشتند، پیام را دریافت می کردند. درایت رهبری و اقیانوس حضور مردم، عامل اصلی شکست توطئه و پیروزی انقلاب بود. در آن روز، تمامی محلات و خیابان‌ها سسنگریندی شدند. مردم از همه امکانات موجود، برای یاری رساندن به یکدیگر استفاده می کردند. خود شاهد بودم که خاک باغچه‌ها را در گونی می‌ریختند و در کوچه و خیابان سبزی در دست پیروزی انقلاب

راوی خاطرات، شب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ را در منزل یکی از اقوام نزدیک خویش، سپری کرده است. او شرایط پیرامونی و عمومی شهر در آن ساعات را به این شرح به یاد می‌آورد: «فکر می‌کنم که در روز ۲۱ بهمن تا ساعت ۴:۳۵، خدمت امام بودیم. بعد من آقای حبیبی را به منزل برادرش در خیابان ادیب رساندم و خود به منزل خاله‌ام، در خیابان نظام آباد و نزدیک میدان امام حسین(ع) فعلی رفتم. شب قبل هم در همان جا بودم. در آن زمان خاله‌ام، به خاطر تولد عدنان دومین فرزند مسا، در آل‌عنان بودند. همسایه روبه‌روی آنها، یک اتاق را در طبقه فوقانی و نزدیک پشت‌بام آماده کرده بود که من به آنجا بروم. با برادرم عبدالحسین مشغول صحبت بودیم. تا هوا تاریک شد. او اصرار کرد که به منزل روبه‌رو برویم. در همین اثنا صدای گلوله و رگبار، در کوچه شنیده شد؛ خواهر خانم رفت و از یک پنجره کوچک نگاه کرد و گفت مأموران شهرپایانی، تقریباً هر ۱۰ متر به ۱۰ متر ایستاده‌اند! لذا امکان رفتن به خانه امن روبه‌رو، دیگر وجود نداشت! بستگان من خیلی نگران و رنگ بریده بودند اما من اطمینان خاطر عجیبی داشتم؛ صدای شلیک گلوله، در شهری بیشتر و بیشتر می‌شد. می‌آستم از آقای حبیبی خبری بگیرم ولی تلفن منزل قطع شده بود؛ شاید اشکال منطقه‌ای بود. بعد که اشکال برطرف شد تماس گرفتیم و به ایشان گفتیم مگر بنا نبود که شما منزل نباشید؟ او هم همین حرف را به من زد…».

بختیار گزارش داده، او هم ازجمله نمی‌دهد که وارد مساجد شوند». درگیری در اطراف پادگان دوشان‌تپه، کم‌کم به تمام شهر سرایت کرده و از ظهر حمله مردم به کلاتری‌ها، تا سبایست ارتشی و پادگان‌های نظامی داخل شهر، شروع می‌شود. بختیار به فرمانداری نظامی همه و پس از مدتی کوتاه، مردم به حمایت از آنان وارد عمل شده و مسلح شدند. دکتر طباطبایی از این رخداد، روایت ذیل آمده را به دست داده است: «بعد از آن که دیدار همافران و بیعت آنان با امام (پنج‌شنبه ۱۹ بهمن)، بازتاب جهانی یافته و سران نظامی خصوصاً ژنرال هایزر را همان طور که گفتم، به شگفتی کشانده بود در شامگاه جمعه ۲۰ بهمن، در مرکز آموزش نیروی هوایی دوشان‌تپه، هنگام نمایش فیلم بازگشت امام به تهران از تلویزیون ایران، بین افراد و پرسنل نیروی هوایی که به شدت تحت تأثیر قرار گرفته و ابراز احساسات می‌کردند و افراد وابسته به گارد شاهنشاهی، درگیری شدیدی به وجود آمد که به تیراندازی طرفین منجر شد. با خروج همافران از پادگان و فریاد استمداد از مردم، انبوه مردم هیجان‌زده و انقلابی، وارد محوطه شده و با کمک پرسنل نیروی هوایی، انبار اسلحه را به روی مردم باز کرده و آنها را بین مردم، توزیع کردند؛ بر اساس اظهارات تیمسار قریباغی، به مرکز فرماندهی ستاد گزارش رسید که در بعضی از مساجد بین مردم، اسلحه پخش می‌کنند. تیمسار قریباغی به سپهبد رحیمی، فرماندار نظامی تهران و رئیس شهرپایانی، تلفن زده و جویای اوضاع می‌گردد. رحیمی در جواب می‌گوید فرمانداری نظامی از دیشب در جریان است ولی چون درگیری در داخل محوطه آموزشی بوده، خود نیروی هوایی مشغول رسیدگی می‌است. و در مورد توزیع اسلحه در مساجد و اقدامات فرمانداری نظامی، می‌گوید نیروی هوایی، حق ورود به مساجد را ندارند و این امر قانوناً ممنوع است؛ و نیز می‌گوید مطلب را به نخست‌وزیر

می‌داد و ناتوانی سران نظامی از رودررویی با مردم…»
■ **انتقام از پرسنل نیروی هوایی و مسلح شدن مردم**
بیعت پرسنل نیروی هوایی ارتش با امام خمینی، موجب انتقام‌جویی بقایای رژیم شاه از آنان شد. با این کار خویش داشت. با این همه و به دلایلی چند، طرح‌ها یا رویاهای دولت امریکا برای بازگرداندن شاه، به شکست انجامید.ا بر برخی از دستترهای شکست عملیات نجات، در خاطرات زنده‌یاد دکتر سیدصادق طباطبایی، مورد اشاره قرار گرفته و در این مقال، بازخوانی تحلیلی شده است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان انقلاب اسلامی و عموم علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید.



زندیاد دکتر سیدصادق طباطبایی

در آن مقطع، احتمال توطئه به ذهن خیلی‌ها می‌رسید و اطلاعاتیه و دستور حکومت نظامی، مؤید و مقدمه این توطئه بود…».

■ **مردمی که از خاک باغچه منازل خود، سنگرمی ساختند!**

روزهای اوج‌گیری انقلاب اسلامی، نمادی از همبستگی ملی برای نیل به هدفی مشترک بود. امسری که نهایتاً بزرگ‌ترین رویداد قرن را محقق ساخت و رژیمی وابسته و مورد حمایت کانون‌های قدرت جهانی را به سقوط کشاند: «ظاهر ا به شورای انقلاب، تصمیم ژنرال‌های ارتش برای اجرای کودتای موسوم به عملیات کوتاه، یا به روایتی دیگر عملیات نجات که توسط ژنرال هایزر و فرماندهان نیروهای هوایی و زمینی ارتش تنظیم و تهیه شده بود، ابلاغ شده بود. گرچه اجرای این طرح، غیرعقلانی و غیرمحتمل و مآلاً ناموفق به نظر می‌رسید ولی شرط عقل، اتخاذ تدابیر لازم را ضروری می‌ساخت. علاوه بر افزایش تدابیر حفاظتی از محل اقامت امام و جابایشان، به ما نیز گفته شد امشب (۲۱ بهمن) و فرداشب را در محل‌های دیگر، غیر از مکان‌هایی که شبهای قبل استقرار داشتیم، به سر برویم. در محل استقرار امام، پیام‌های ایشان پخش می‌شد. گروهی از کارکنان رادیو تلویزیون، یک شبکه مدار بسته تلویزیونی در آن منطقه برپا کرده بودند و فرامین امام، هم از روی موج FM پخش می‌شد و هم دهان به دهان می‌گشت و جمعیتی که در سرتاسر شهر حضور داشتند، پیام را دریافت می کردند. درایت رهبری و اقیانوس حضور مردم، عامل اصلی شکست توطئه و پیروزی انقلاب بود. در آن روز، تمامی محلات و خیابان‌ها سسنگریندی شدند. مردم از همه امکانات موجود، برای یاری رساندن به یکدیگر استفاده می کردند. خود شاهد بودم که خاک باغچه‌ها را در گونی می‌ریختند و در کوچه و خیابان سبزی در دست پیروزی انقلاب

راوی خاطرات، شب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ را در منزل یکی از اقوام نزدیک خویش، سپری کرده است. او شرایط پیرامونی و عمومی شهر در آن ساعات را به این شرح به یاد می‌آورد: «فکر می‌کنم که در روز ۲۱ بهمن تا ساعت ۴:۳۵، خدمت امام بودیم. بعد من آقای حبیبی را به منزل برادرش در خیابان ادیب رساندم و خود به منزل خاله‌ام، در خیابان نظام آباد و نزدیک میدان امام حسین(ع) فعلی رفتم. شب قبل هم در همان جا بودم. در آن زمان خاله‌ام، به خاطر تولد عدنان دومین فرزند مسا، در آل‌عنان بودند. همسایه روبه‌روی آنها، یک اتاق را در طبقه فوقانی و نزدیک پشت‌بام آماده کرده بود که من به آنجا بروم. با برادرم عبدالحسین مشغول صحبت بودیم. تا هوا تاریک شد. او اصرار کرد که به منزل روبه‌رو برویم. در همین اثنا صدای گلوله و رگبار، در کوچه شنیده شد؛ خواهر خانم رفت و از یک پنجره کوچک نگاه کرد و گفت مأموران شهرپایانی، تقریباً هر ۱۰ متر به ۱۰ متر ایستاده‌اند! لذا امکان رفتن به خانه امن روبه‌رو، دیگر وجود نداشت! بستگان من خیلی نگران و رنگ بریده بودند اما من اطمینان خاطر عجیبی داشتم؛ صدای شلیک گلوله، در شهری بیشتر و بیشتر می‌شد. می‌آستم از آقای حبیبی خبری بگیرم ولی تلفن منزل قطع شده بود؛ شاید اشکال منطقه‌ای بود. بعد که اشکال برطرف شد تماس گرفتیم و به ایشان گفتیم مگر بنا نبود که شما منزل نباشید؟ او هم همین حرف را به من زد…».

■ **اطمینان خاطر در عین بینمکنی اطر افیان در شب پیروزی انقلاب**

راوی خاطرات، شب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ را در منزل یکی از اقوام نزدیک خویش، سپری کرده است. او شرایط پیرامونی و عمومی شهر در آن ساعات را به این شرح به یاد می‌آورد: «فکر می‌کنم که در روز ۲۱ بهمن تا ساعت ۴:۳۵، خدمت امام بودیم. بعد من آقای حبیبی را به منزل برادرش در خیابان ادیب رساندم و خود به منزل خاله‌ام، در خیابان نظام آباد و نزدیک میدان امام حسین(ع) فعلی رفتم. شب قبل هم در همان جا بودم. در آن زمان خاله‌ام، به خاطر تولد عدنان دومین فرزند مسا، در آل‌عنان بودند. همسایه روبه‌روی آنها، یک اتاق را در طبقه فوقانی و نزدیک پشت‌بام آماده کرده بود که من به آنجا بروم. با برادرم عبدالحسین مشغول صحبت بودیم. تا هوا تاریک شد. او اصرار کرد که به منزل روبه‌رو برویم. در همین اثنا صدای گلوله و رگبار، در کوچه شنیده شد؛ خواهر خانم رفت و از یک پنجره کوچک نگاه کرد و گفت مأموران شهرپایانی، تقریباً هر ۱۰ متر به ۱۰ متر ایستاده‌اند! لذا امکان رفتن به خانه امن روبه‌رو، دیگر وجود نداشت! بستگان من خیلی نگران و رنگ بریده بودند اما من اطمینان خاطر عجیبی داشتم؛ صدای شلیک گلوله، در شهری بیشتر و بیشتر می‌شد. می‌آستم از آقای حبیبی خبری بگیرم ولی تلفن منزل قطع شده بود؛ شاید اشکال منطقه‌ای بود. بعد که اشکال برطرف شد تماس گرفتیم و به ایشان گفتیم مگر بنا نبود که شما منزل نباشید؟ او هم همین حرف را به من زد…».

■ **شکست نظامی از سوی امام بر مبنای تعقل و منطق سیاسی**
شکست برقراری حکومت نظامی با اعلامیه تاریخی امام خمینی، واپسین سانس بقای رژیم پهلوی را از بین برد؛ طباطبایی تصمیم تاریخی رهبر انقلاب را از باره رای‌آورانه تحلیل کرده است: «وقتی ساعت ۲ بعد از ظهر روز ۲۱ بهمن، از اخبار شنیدیم که فرمانداری نظامی، ساعت حکومت نظامی را به ساعت ۴ بعد از ظهر جلو آورده است، امکان توطئه از سوی رژیم علیه انقلاب، در ذهن همه ما تقویت شد. واکنش بختیار نسبت به موضع‌گیری‌های امام، از آن رو بود که او از مراحل بعدی طرح نظامیان برای مقابله با انقلاب، اطمینان داشت. هنگامی که امام اعلام کردند اعلامیه حکومت نظامی خود را، من نیز ننگ است، بعضی‌ها نگران بودند! من البته تعجب می‌کردم از آنها، چرا که صرف‌نظر از مباران هوایی، اگر همه نیروهای ارتش هم به خیابان‌ها می‌آمدند، به اندازه نصف جمعیت در چهار، پنج خیابان تهران نمی‌شدند؛ البته من بادم نمی‌آید یا نشنیدم که وقتی امام این تصمیم سرنوشته‌ساز را گرفتند، در این زمینه مشورت کرده باشند یا کسی مخالفت کرده باشد. ممکن است برخی تصور کنند که این تصمیم امام، اشتراقی بوده است. گذشته از ویژگی‌های ممتاز امام، به نظر من این تصمیم‌گیری، از روی تعقل و منطق سیاسی بود و البته شجاعت در تصمیم‌گیری چرا که

۹ جوان

شایه با امام، آقای دکتر حبیبی مسئله پایبندی اعضای متعهد ارتش را به قسم قرآن که برای صیانت و حفظ نظام شاهنشاهی خورده بودند، مطرح کرد. امام نظرشان این بود که پایبندی به این قسم، هیچ‌گونه وجه شرعی ندارد؛ قرار شد امام متنی را برای رهایی ارتشیان از قسم یاد شده بنویسند، تا اعلام شود…».

■ **خونسردی و آرامش رهبر انقلاب در عصرگاه ۲۲ بهمن**

دکتر طباطبایی در عصرگاه ۲۲ بهمن ۵۷، به اقامتگاه امام خمینی در مدرسه علوی تهران رفت و با ایشان دیدار کرد. تصویری که وی از آرامش و خونسردی رهبر انقلاب، در آن شرایط حساس ارائه می‌دهد، بس شگرف و به یادماندنی است: «زندیک غروب روز ۲۲ بهمن، به اتفاق دکتر محمود بروجردی، نزد امام رفتیم. مثل همیشه، خیلی آرام و خونسرد نشسته بودند؛ با خنده گفتیم آقا حالا دیگر نوبت کیست که باید بروی؟! لیخندی زدند و روی موج FM پخش می‌شد و هم دهان به دهان می‌گشت و جمعیتی که در سرتاسر شهر حضور داشتند، پیام را دریافت می کردند. درایت رهبری و اقیانوس حضور مردم، عامل اصلی شکست توطئه و پیروزی انقلاب بود. در آن روز، تمامی محلات و خیابان‌ها سسنگریندی شدند. مردم از همه امکانات موجود، برای یاری رساندن به یکدیگر استفاده می کردند. خود شاهد بودم که خاک باغچه‌ها را در گونی می‌ریختند و در کوچه و خیابان سبزی در دست پیروزی انقلاب

راوی در ادامه خاطرات خویش از ساعت صفر تغییر رژیم پهلوی، گزارشی از شرایط مدرسه راه ارائه کرده که خواندنی می‌نماید. به ویژه از جنبه واکنشی که امام خمینی نسبت بدان داشته است: «در همان آشفته‌بازار بحران انقلاب، تیم‌هایی از حزب توده و مجاهدین خلق، به ستادهای ساواک و شهرپایانی حمله برده و اسناد و مدارک فراوانی را با کامیون‌های متعدد، به نقاط نامعلومی حمل کردند؛ کاملاً نشان می‌داد که این حرکت سامان یافته، چه بسا از طرف کا.گ.ب و دیگر عوامل اطلاعاتی طراحی و اجرا می‌شند. حوادثی که همان روزها برای بارهای از عوامل نفوذی شوروی پیش آمد، نظیر افزایش نقش سعادت‌تی برای سازمان اطلاعاتی

روسیه، دلالت بر همین امر دارد. در همان غروب روز ۲۲ بهمن، من یکی دو ساعتی در مدرسه راه بودم. مرحوم حاج‌مهدی عراقی را دیدم که مقداری افسرده است. او هم از افتادن سلاح و مواد منفجره به دست مردم، ناراحت و نگران بود. گفت برو بین بیرون و بین چه خبر است!ا هرچه مهمات و مواد منفجره بود، به اینجا آورده‌اند؛ اگر یکی جرقه سیگار یا یک آتش بیاغند، می‌دانی چه خواهد شد؟ رفته و دیدم که حیاط مدرسه پر از مسلسل و تفنگ است و دور تا دور منطقه هم مملو از مواد منفجره! یعنی مردم هر چه از پادگان‌هاغنیمت گرفته بودند، به اینجا آورده بودند که امری خیلی خطرناک بود! خیلی نگران، به داخل برگشتم؛ در آنجا شنیدم که آیت‌الله طالقانی در مدرسه حضور دارند؛ نزد ایشان رفتم. دیدم دو، سه نفر با لباس نظامی، به انتهای یک راهرو رفته‌ند. برادرم عبدالحسین، به آن طرف رفتم. دیدیم در یک اتاق چهار، پنج متری، تعدادی از سران ارتش را که دستگیر کرده‌اند. (شاید ۷۰-۸۰ نفری بودند) گوش تا گوش نشاندند؛ افسر جوانی با لحن تند و امرانه، با آنها هر خورد می‌کرد بعضی از آنها، خیلی مطمئن نشسته بودند و بعضی نیز، التهاب و اضطراب شدیدی داشتند. عده‌ای از آنها، درجهشان معلوم بود. من از آن وضع، ناراحت شدم. جلو رفتم و با یکی از آنها که خیلی خشن بود، با نواحت بود، صحبت کنم. رو سه من کرد و گفت اگر ممکن است، به این شماره تلفن بزید و اطلاع دهید که من زنده هستم، ممنون می‌شوم؛ در حالی که داشتم از او شماره تلفن می‌گرفتم، همان افسر جوان، خیلی شق و ورق جدی، به سوی من آمد و با لحن بی‌ادبانه و تندتی گفت چه کار می‌کنید؟ گفتیم نگران نباشید؛ اما او مهلت نداد و یقه‌کت مرا گرفت و هل داد و مرا بردم در و از آن جا بیرون کرد؛ در این لحظه سیدحسین آقا(خمینی) و حاج‌مهدی عراقی، ناظر این صحنه بودند. حسین آقا که این حالت را دید، جلو آمد و یک سیلی به گوش او زد و گفت مردم! چه کار داری می‌کنی؟ تو کمن هستی …؟ او حسین آقا را می‌شناخت و یک مقداری سرخ و مسفید شد؛ در این لحظه مرحوم عراقی نیز مداخله کرد و شخص نامبرده را که ظاهرًا یک سرهنگ فضل و مأمور از طرف گروهک‌ها بود، یک مدرسه بیرون کرد؛ من مجدداً به درون اتاق رفتم و از افرادی که مایل بودند، شماره تلفن منزل آنها را گرفتم که خانواده‌های‌شان را از سلامتی آنان مطمئن سازم. کمی بعد، مرحوم دکتر بهشتی را دیدم. سلام و علیکی با ایشان کردم و گفتم این چه وضعی است؟ ایشان هم متوجه شدند که قضیه از چه قرار است. من برگشتم داخل و بعد از نماز مغرب و عشا، ماجرا را با امام گفتم؛ا گفتن آقا این‌ها هر کدام، تا دیروز یک اعتباری ولو کاذب داشتند اما حالا این‌ها را گوش تا گوش، در اتاقی بسر دو تنگ نشانده‌اند و این رفتاری که با آنها دارن، خوب نیست؛ا اگر با یک عطفوتی با آنها بر خورد شود، در خود همین هائز بیشتری دارد و محبت و عطفوت اسلامی، رفتار دیگری را با اسیر ایجاب می‌کند. گفتند مگر چه شده؟ عین ماجرا را نقل کردم، خیلی متأثر شدند!».